

مداخلهٔ بشر دوستانه و مداخلات دیگر

نوشتهٔ عبدی کلانتری

خواست مداخلهٔ بشر دوستانه غالباً با توصیف موقعیتی استثنائی و به نهایت اضطراری آغاز می شود. مثلاً خبری از این دست: طی روزهای آینده دومیلیون نفر از اهالی سومالی در آستانهٔ نابودی قرار خواهند گرفت زیرا تشکیلات اسلامگرای «الشباب» راه ارسال غذا و دارو را بر مناطق قحطی زدهٔ جنوب این کشور بسته است. (هفته نامهٔ نیوزویک، پنجم سپتامبر ۲۰۱۱، ص ۶). هشدار این چنین در مورد فاجعه‌ای که «هم‌اکنون» آغاز شده و می‌رود تا جان صدها هزار تن را بگیرد، شنونده را در برابر یک محذور اخلاقی قرار می دهد؛ یا باید از هرامکان موجود برای رفع خطر بهره گرفت، یا از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کرد. هیچ‌کس مایل نیست بی تفاوت و فاقد وجدان بنماید. خطیر بودن موقعیت، طبق اخباری که به ما داده می شود، فرصتی برای چون و چرا و سنجش احتمالات دیگر باقی نمی گذارد.

ناآگاهی تاریخی

آن‌ها که با کنجاوی بیشتری پی جوی اخبار هستند و مختصری از تاریخ سیاسی سومالی آگاهی دارند می‌دانند که «الشباب» در سالهای اخیر رشد پیدا کرده، و همچون موارد مشابه، شکل‌گیری آن

پیوندمستقیم دارد با درگیری های ایالات متحده در جنگ داخلی این کشور. در هفته نامه تایم چنین می خوانیم: «آمریکا بازیگر کلیدی در این درگیری است. پس از کشته شدن ۱۸ سرباز آمریکایی در سال ۱۹۹۳ طی واقعه معروف سرنگونی هلی کوپتر بلاک هاوک که برای دفاع از کارکنان سازمان ملل اعزام شده بودند، دیگر هیچ سرباز آمریکایی به موگادیشو قدم نگذاشته اما ایالات متحده با استفاده از جنگنده های بدون سرنشین، موشک های کروز پرتاب شده از ناوگانهای جنگی، و در یک مورد اعزام هلی کوپتر جنگی به خاک سومالی، دست به ترور و قتل چندین تن از رهبران اسلامگرا زده است. طی تمام این سالها ایالات متحده از حکومت سومالی دفاع کرده است. دولت سومالی با کمک های مالی آمریکا بر سرکار بوده است.» (تایم، پنجم سپتامبر ۲۰۱۱، ص ۴۰)

به عبارت دیگر، در جنگ داخلی بیست سال اخیر، در دفاع از دولت غیرمنتخب سومالی، آمریکا به طور فعال مداخله نظامی نه چندان بشردوستانه داشته است. دانش تاریخی همان چیزی است که از صفحات روزنامه ها و اخبار روز غایب است، اما بی چنین دانشی ریشه یابی درگیری های منطقه ای همواره یک سویه و ایدئولوژیک باقی می ماند.

خواست دخالت بشردوستانه، تقاضا از شورای امنیت سازمان ملل متحد است برای مداخله در یک موقعیت اضطراری در گوشه‌ای از جهان. در ائتلاف نظامی ای که برای چنین مداخله ای شکل می‌گیرد، ایالات متحده به لحاظ توان نظامی بی‌همتای خود نقش محوری خواهد داشت.

فلسفه دخالت بشردوستانه

حدود ده سال پیش، مایکل والزر فیلسوف سوسیال دموکرات آمریکایی و یکی از مهم‌ترین صاحب نظران در تئوری عدالت و جنگ‌های عادلانه، مقاله معروفی در دفاع از مداخله بشردوستانه نوشت. این زمانی بود که اوضاع بوسنیا (در یوگسلاوی سابق)، رواندا (در آفریقای مرکزی)، و تیمور شرقی (در اندونزی) به وخامت گراییده، رسانه‌ها پر بود از اخبار دهشتناک نقض حقوق بشر و کشتارهای جمعی در این مناطق. پایه‌های نظری دخالت بشر دوستانه توسط متفکرانی چون والزر و مایکل ایگناتیف در این زمان تحکیم شد. مایکل والزر توضیح داد نقض حقوق بشر به تنهایی توجیه‌گر مداخله نیست و تقریباً در اکثر موارد باید از چنین دخالت نظامی‌ای پرهیز کرد. تنها در یک موقعیت استثنایی و بسیار غیرمتعارف این دخالت مجاز است؛ هنگامی که بتوان مرز قاطعی

میان آن موقعیت و انواع دیگر خشونت‌ها و وحشی‌گری‌های خودکامگان کشید؛ چیزی در حد بربریت محض، در حدی که بدون ابهام بتوان از «نسل‌کشی» (genocide) و پاکسازی قومی (ethnic cleansing)، یعنی کشتار سیستماتیک یک جمعیت نژادی، قومی، دینی، یا جنسی نام برد. (فصلنامه دیسنت، زمستان ۲۰۰۲، ص ۲۹)

والزر می‌نویسد، «در این موقعیت، توان مقابله از کسانی که در معرض تهدید بی‌واسطه هستند سلب شده و هموطنان آنها نیز رغبت به کمک ندارند. قربانیان ضعیف و آسیب‌پذیرند؛ دشمنان آنها ذره‌ای ترحم نشان نمی‌دهند؛ همسایگان بی‌تفاوت‌اند. سایرین همچون ما مبهوت‌ناظر وقایع نشسته‌اند. چنین وضعیتی است که مداخله (ی بشردوستانه) را ایجاب می‌کند.»

به گمان والزر، در موارد دیگری که یک دولت مرکزی وجود ندارد و آنارشی و بی‌قانونی سرزمینی را فراگرفته، اگر بشود از میزان کشتار کاست، دخالت مجاز است.

کدام نیرو مجاز به دخالتگری است؟ به عقیده مایکل والزر، ارجح آن است که یک نماینده جمعی و بین‌المللی، سازمان ملل مثلاً، این

مسئولیت را به عهده گیرد؛ اما اگر چنین نشد، هر نیرو و هر کشوری که توان و خواست مداخلهٔ یک‌جانبه داشته باشد، مجاز به دخالت است. هنگامی که خانه‌ای در آتش می‌سوزد، هرکس مجاز است بدون مشورت با دیگری کمک خود را برای خاموش کردن حریق عرضه کند! مداخلهٔ نظامی ویتنام در کشور کامبوج در اواخر دههٔ ۱۹۷۰، برای پایان دادن به کشتار میلیونها انسان توسط خمرهای سرخ به رهبری پول پوت، یک نمونه از چنین دخالتی است.

برای آنکه استدلال مایکل والزر پذیرفتنی باشد باید این فرض را پیشاپیش قبول کرده باشیم که سیاست خارجی دولت‌ها می‌تواند و باید استوار باشد بر «مسئولیت اخلاقی» (آرمان‌های جهانشمول بشردوستانه) و اومانیسیم. چنین فرضی تا چه اندازه واقع‌بینانه است؟

آیا لیبرال دموکراتها برای پایان مداخلهٔ بشردوستانه هم فکری کرده‌اند؟ هنگامی که مأموریت به انجام رسید، بعد چه می‌شود؟ آیا هدف، یک دخالت کوتاه مدت و سپس خروج فوری است؟ یا سرنگونی کامل یک رژیم جنایتکار، یا ایجاد پایگاه دائمی تا زمان استقرار یک دولت دموکراتیک؟ آیا این امکان قویاً وجود ندارد که دخالت بشردوستانه به فاصلهٔ کوتاهی تبدیل به «اشغال نظامی» شود؟

مایکل والزر بر آن است که ارجحیت با خروج فوری پس از «پیروزی» است. اما دو امکان دیگر را هم باید در نظر گرفت. چنانچه نیروهای شکست خورده قادر باشند خود را تجدید سازمان دهند و پس از پایان مداخله بشردوستانه فعالیت از سرگیرند، یا چنانچه قربانیانی که اکنون صاحب قدرت شده‌اند بخواهند دست به انتقام زده، رفتاری مشابه با جانین سابق در پیش گیرند، اشغال نظامی مجاز است. دیگر آنکه، اگر آنارشی حاکم شود، وظیفه دخالت بشردوستانه «دولت سازی» دراز مدت خواهد بود. والزر می‌نویسد، اگر چنین شود، منتقدان چپ باید نسبت به ایده «دولت تحت الحمایه» دیدگاه‌های کلیشه‌ای سابق شان را کنار بگذارند. یک واحد سیاسی تحت الحمایه با هدف نهادینه کردن دموکراسی، بر آترناتیوهای دیگر ارجحیت دارد. (همانجا، ص ۳۰ - ۳۵)

مشاهده می‌کنیم که دخالت بشردوستانه نام دیگری است برای مداخله نظامی ایالات متحده، ظاهراً با هدف جلوگیری از یک فاجعه انسانی قریب الوقوع که بسیار محتمل است راه به اشغال نظامی یا استقرار یک واحد سیاسی تحت الحمایه ببرد.

مفهوم «هژمونی» و منطق سیاست خارجی دولت‌ها
منتقدان دخالت‌های نظامی میان حرف و عمل لیبرال دموکراسی

دوگانگی می یابند و نتیجه می گیرند که ادعای «اخلاقی» دفاع از حقوق بشر همواره پوششی است «ایدئولوژیک» برای پیشبرد مقاصد سیاسی و استراتژیک قدرت‌های بزرگ. طبق این برداشت، ایالات متحده و متحدانش با همیاری ناتو (پیمان نظامی آتلانتیک شمالی) و نهادهایی نظیر شورای امنیت سازمان ملل، پلیس بین‌المللی، دادگاه لاهه و نظایر آنها، با معیارهای دوگانه عمل کرده، تنها زمانی دست به مداخله نظامی «بشردوستانه» و مجازات «جانیان جنگی» می زنند که منافع خودشان به خطر افتاده باشد. این منافع از جمله عبارت‌اند از نفت و انرژی، تفوق کشور اسرائیل در خاورمیانه، حفظ موقعیت در بازار فروش تسلیحات، و تسهیل حرکت سرمایه مالی. انگیزه اصلی، دفاع از منافع ملی کشور متروپول و شرکت‌های فراملیتی است نه دفاع از حقوق محرومان در کشورهای توسعه نیافته.

در پاسخ به این انتقاد، ایدئولوگ‌های لیبرال دموکراسی بر این اصل پامی فشارند که برپایی جامعه بین‌الملل، تعاون بین‌الملل، و عدالت بین‌الملل، آرمان عصر روشنگری است که زمینه‌های تحقق آن به تدریج و با دشواری فراهم آمده و هرچند هنوز با شکل ایده آل خود فاصله دارد، باید از آن به همین شکل ناقص دفاع کرد و در تکمیل، نهادینه کردن، و استمرار آن تلاش ورزید.

از دیدگاه نظری، منتقدان چپ مخالفتی اصولی با ارزش‌های جهانشمول لیبرال دموکراتیک ندارند اما برای آنها مفهوم مهم‌تری در سیاست جهانی راهنمای عمل است که همان مفهوم «هژمونی» باشد. یعنی پرسش دربارهٔ موقعیت‌های خاص ژئوپولیتیک و «سرکردگی» در این موقعیت‌ها.

از این لحاظ، در نظریه روابط بین‌الملل، میان نظریه پردازان چپ و استراتژیست‌های مکتب واقع‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا وحدت نظر وجود دارد. هر دو برآنند که نیروی «هژمون»، آن نیرو که در یک موقعیت دست بالا را دارد، همواره در راستای بازتولید قدرت و منافع خود عمل می‌کند. هر نوع ملاحظات دیگر در حاشیه و فرع بر کارکرد هژمونیک قرار می‌گیرد. عرصهٔ سیاست جهانی، یک میدان خنثا و برابر نیست که همهٔ بازیگران در قدرت و منافع هموزن یا دارای حقوق برابر باشند. این عرصه، یک حوزهٔ حقوقی بی‌طرف نیست. جهان سرمایه و سرمایهٔ جهانی، میدان تنازع، تقابل، و رقابت است. هر حوزه‌ای فرادستها و فرودسته‌های خود را دارد؛ در هر حیطه‌ای نزع بر سر هژمونی (مالی، نظامی، سیاسی، فرهنگی) یک لحظه توقف نمی‌یابد.

سیاست خارجی در ایالات متحده، طی ده‌های اخیر، عمدتاً به دست

استراتژیست های مکتب «واقع گرایی» طراحی شده است که برجسته ترین نمایندگان آن کسانی چون هنری کیسینجر و پیش از او جورج کنان بوده اند. مکتب واقع گرایی چنانچه از اسم آن برمی آید، بر اساس ارزیابی از منافع استراتژیک دولت خویش، حوزه های اقتدار و نفوذ دیگر دولت های جهان را برآورد می کند و براساس همین ارزیابی، بدون توجه به سیاستهای داخلی آن دولت ها، آن ها را به دوست و دشمن تقسیم می کند. همین دید استراتژیک است که در جایی یک دولت توتالیترو و در جایی دیگر یک دولت دموکراتیک را «متحد» خود می شناسد و به حمایت نظامی و مالی از آن کمر می بندد. جان میرزایمر، کارشناس علوم سیاسی در کتاب معروف خود «تراژدی سیاست در میان قدرت های بزرگ»، که تشریح نظریه واقع گرایی در عرصه سیاست بین المللی است، می نویسد، «یک ابرقدرت که به روشنی بر سایر دولت های قوی برتری {نظامی و ژئوپولیتیک} داشته باشد، با احتمال بالای بیشتری به شیوه تهاجمی عمل می کند، زیرا هم ظرفیت و هم انگیزه قوی برای این کار دارد.» برای دولت ها، بقا و امنیت، انگیزه اصلی در سیاست خارجی است.

استراتژیست های سیاست خارجی ایالات متحده، به هنگامی که بحرانی دامنگیر یکی از دولت های «خصم» شده باشد، عموماً سناریوهای معینی دارند که برحسب شرایط مشخص به هریک وزن و

اعتبار می بخشند، به ترتیب: سیاست مذاکره و تطمیع اقتصادی؛ سیاست فشار و تحریم اقتصادی؛ سیاست تشویق کودتای نظامی؛ سیاست ضربه نظامی به مراکز مهم استراتژیک و زیربنایی؛ سیاست تشویق و سازماندهی قیامهای محلی یا سازمانهای نظامی مقاومت؛ و سرانجام سیاست اشغال نظامی و سرنگونی رژیم خصم. (برای نمونه نگاه کنید به کتاب مشترک پنج استراتژیست برجسته کابینه های اخیر آمریکا به نام «چه راه حلی در قبال ایران؟ گزینه هایی برای یک استراتژی نوین آمریکایی»، از انتشارات مؤسسه بروکینز در سال ۲۰۰۹، نوشته کنت پالاک، دانیل بیمن، مارتین ایندیک، سوزان مالونی، و مایکل اوهنلن).

جدا از نیت نیک اخلاقی و تلاشهای حقوقی فعالان حقوق بشر، ترجمان سیاست مداخله نظامی اعم از بشردوستانه یا امنیتی و استراتژیک، در عمل تنها به شکل تخصم جنگی دو دولت بروز می کند و در چنین حالتی، بیشتر اوقات و در دراز مدت، بازهم قربانیان بیشتری برجا می گذارد. شهروندان عادی اند که بهای سنگین این مداخله را خواهند پرداخت.

نبرد در حوزه های فرهنگی

اشاره ای که در بالا به مفهوم «هژمونی» داشتیم کامل نیست اگر ما

برداشت معروفِ آنتونیو گرامشی را نیز در اینجا نیاوریم. هژمونی به تعبیرِ نو- مارکسیستیِ گرامشی آن نوع از قدرتی است که فراتر از زور برهنه، بیشتر بر نیروی ترغیب فرهنگی و ایدئولوژیک، از راه ذهن‌ها و قلب‌ها، تکیه دارد. دخالت نظامی زمانی مشروعیت می‌یابد که هژمونی بدین روایت حاصل شده باشد.

در نتیجه، پرسش چنین می‌شود: تحت چه شرایطی دخالت نظامی (بشردوستانه یا امنیتی) «مشروع» می‌شود؟ چه می‌شود که دخالت نظامی یک قدرت بزرگ در یک کشور توسعه نیافته دیکتاتور زده، نزد برخی از شهروندان و نیروهای سیاسی در آن کشور «مشروعیت» پیدا می‌کند؟ چگونه و از چه مرحله‌ای در ذهنیت برخی فعالان سیاسی یک تحول کیفی (یا یک «پارادایم شیفت») روی می‌دهد به سمت پذیرش رسمی دخالت نظامی خارجی، بی هیچ محظوریت اخلاقی؟ یا بدون هراس از برچسب «وطن‌فروشی»؟

از لحاظ جامعه‌شناختی، طبقات متوسط شهری و تحصیل‌کردگان حاملان اصلی خواسته‌های مدنی و آزادی‌های لیبرال دموکراتیک در عصر مدرن اند. در کشورهای در حال توسعه، این گروه‌های اجتماعی، به ویژه از مسیر تکنولوژی اطلاعاتی نوین و شبکه‌های اجتماعی در میان جوانان، خواهان زندگی آزاد و رفاهی هستند که

تصاویر آن را «غرب» در جهان می گستراند. آرمان «آمریکا»، ارزش‌ها و شیوه زیست آمریکایی، اعم از رویا یا واقعیت، دارای کشش و جاذبه است. از راه موسیقی، سینما، مد، و هنجارهای رفتاری، این تصاویر در جهان منتشر می شوند. نباید اهمیت این تصاویر یوتوپایی را، که معطوف به جهانی آزاد، زیبا، مرفه، پاکیزه، متنوع، شاد، و سالم است، در تسخیر سرزمین‌های ذهن و تخیل، دست کم گرفت. زیرساخت مادی این جهان آرمانی چیزی جز بازار و کالا نیست. رواداری و قبول نسبیت ارزش‌ها و گوناگونی سلیقه‌ها همه دستاوردهای تاریخی بازار آزاد کالاهاست و رقابت آزاد در حوزه‌های خرید و فروش و تبلیغات و بازاریابی. ارزش مبادله و سکه در گردش مهمترین عامل تاریخی گسترش جامعه مدنی و فرهنگ دموکراتیک در اروپا و آمریکا بوده است. همین عامل اکنون موتور تحرک جنبش‌های مدنی طبقات متوسط در کشورهای در حال توسعه است.

در ایران، همین هجوم نرم فرهنگی از کانال‌های تجاری بود که نخستین گزینه رسیدن به جامعه مدنی در دوران رفسنجانی و خاتمی تلقی می‌شد (به همراه همه عناصر آشنای مربوط به آن، «ئن جی او» ها، بودجه‌های «جورج سوروس»ی، مبادله فرهنگی و آکادمیک، تجارت فرش و پسته و اسلامگرایی بورژواالیبرال مدل ترکیه). شکست آن گزینه به دست بلوک اصلی قدرت در ایران

(پوپولیسم + تئوکراسی شیعی + مافیای اقتصادرانتی) است که اکنون هجوم سخت نظامی را برای به ارمغان آوردن حقوق بشر برای گروه بزرگی «مشروع» کرده است.

بسیار اتفاق می‌افتد که نیروی‌های چپ دموکراتیک، آن‌ها که با نابرابری طبقاتی (محصول روابط اجتماعی سرمایه) ستیز دارند، با نادیده گرفتن این یوتوپیا‌های فرهنگی، با تحقیر کالا و مصرف، و با خصومت نشان دادن نسبت به فرهنگ بورژوا دموکراتیک آن‌هم در فضای ضدلیبرال و خفقانی فاشیسم‌های بومی و غرب ستیز، انزوای خویش را دامن می‌زنند. آن‌ها نیز تجربه تاریخی کمونیسم معاصر را نادیده می‌گیرند که «عدالت اقتصادی» (سوسیالیسم) بدون «آزادی» های سیاسی و فرهنگی «لیبرالیسم» ناپایدار و شکننده و جابرانه می‌ماند و دوام نمی‌آورد. این بی‌توجهی به اهمیت «آزادی» در کارزار آن‌ها علیه مداخلات نظامی آمریکا در کشورهای جهان سوم تأثیر منفی می‌گذارد و تبلیغات آن‌ها را برای جلب «مغزها و قلب‌ها» کم اثر می‌کند. آن‌ها در اقدامات تبلیغی و تهیجی خود همچون سینه چاکان دیکتاتوری‌های «مستقل و ضدامپریالیست» (فاشیسم جهان سومی) به چشم می‌آیند. برای زائل کردن این تصویر منفی، آن‌ها مرتکب اشتباه دیگری می‌شوند: اصرار می‌ورزند که فاشیسم جهان سومی «در اصل» همان نئولیبرالیسم غربی است! ساده لوحانه

می‌پندارند که پیوندهای نامرئی اقتصاد سرمایه در جهان، خود به خود آمریکا و حکومت بومی را در یک اردوگاه متحد یکدیگر می‌کند (در برابر محرومان جهان)؛ همه خصوصیت‌های سیاسی و نظامی آنها تنها ظاهرسازی است! در اینجا نابینایی ایدئولوژیک «چپ» عکس برگردان بنیادگرایی بومی «راست» از آب در می‌آید. چه چیز بهتر از این می‌تواند یاور حامیان مداخلات نظامی باشد؟

در مداخله بشردوستانه یا امنیتی، مخاصمه جنگی همواره میان یک «ابرقدرت» (ایالات متحده) است که امکانات هجوم تمام عیار نظامی را در اقصا نقاط جهان دارد، و یک کشور به مراتب ضعیف‌تر که اولیگارش‌پوپولیست آن مردم خود را اسیر و قربانی جنایات بسیار کرده است (نظیر احزاب شبه سوسیالیست بعثی، احزاب اسلامگرا، و حتا جنبش‌های آزادیبخش ملی غیردموکراتیک، تئوکراسی شیعی در ایران، تئوکراسی طالبان در افغانستان). تفاوتی نمی‌کند که مداخله نظامی زیر چتر «ناتو» (پیمان نظامی آتلانتیک شمالی) و با حکم «قانونی» سازمان ملل متحد صورت بگیرد. ایالات متحده تنها زمانی به چنین مداخله‌ای همت می‌گمارد که منافع ملی و استراتژیکش ایجاب کند، نه از سر دلسوزی برای قربانیان دیکتاتوری‌های جهان سوم یا تنظیم بشردوستانه امور مناطق آنارشیک جهان. ۵

یونیورسالیسم اخلاقی، حقوقی، و سرانجام سیاسی (دولت صلح جهانی یا اتحادیه همه دول جهان)، آرمانی است والا و روشنگرانه که هنوز شرایط تحقق آن فراهم نشده است. تا کنون، منافع ملی دولتهای بزرگ و منافع فراملیتی سرمایه مالی موانع اصلی تحقق این هدف بوده اند.

نوامبر ۲۰۱۱